

دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۱

مقدمه مرور کلی

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در حال تدریس مسیح‌شناسی است. این جلسه ۱، مقدمه کلی است.

خوش آمدید، من رابرت پترسون هستم. پس از ۳۵ سال تدریس الهیات سیستماتیک در دو مدرسه علمیه انجیلی، پنج سال پیش بازنشسته شدم و هنوز هم به صورت پاره وقت، مشغول نوشتن و ویرایش هستم. به دوره مسیح‌شناسی ما خوش آمدید، و بیاید حتی قبل از شروع دعا کنیم. پدر

،مهربان، از کلامت، از اینکه خودت را به ما آشکار کردی، سپاسگزارم. از اینکه کلامت بر پسرتم متمرکز است، سپاسگزارم. در مورد او به ما بیاموز، ما دعا می‌کنیم، و به نام مقدس خودش دعا می‌کنیم. آمین

مروری بر دوره ما. ما با مقدمه شروع می‌کنیم، برخی اصطلاحات را تعریف می‌کنیم، در مورد مفهوم راز صحبت می‌کنیم، که شخص مسیح یکی از دو راز بزرگ در کتاب مقدس است، و سپس برخی از نقاط قوت و ضعف الهیات سیستماتیک را بررسی می‌کنیم. سپس، با ردیابی ریشه‌های درک خود از آموزه مسیح تا کلیسای اولیه، با مسیح‌شناسی آباء برای تعدادی از سخنرانی‌ها کار خواهیم کرد، که در بیانیه بزرگ نیقیه، شورای نیقیه در سال ۳۲۵، که به طور واضح الوهیت مسیح را تأیید کرد، و سپس شورای بزرگ مسیح‌شناسی کالسدون در سال ۴۵۱، که نتیجه درک پرزحمت کلیسا از یک شخص مسیح بود، که در تجسم خود و برای همیشه دو ذات دارد، به اوج خود می‌رسد.

و سپس، در سخنرانی‌های آینده، مسیح‌شناسی مدرن از عصر روشنگری قرن هجدهم تا زمان ما، و اینکه چه رویکرد متفاوتی در آن زمان نسبت به کلیسای اولیه اتخاذ شده است، همانطور که خواهیم دید، بررسی خواهد شد. و در نهایت، الهیات سیستماتیک، با تکیه بر پیشینه تاریخی، و در اینجا بر چهار متن بزرگ تمرکز خواهیم کرد، و من می‌خواستم آنها را با آموزه‌های حیاتی شخص مسیح ترکیب کنم. بنابراین، یوحنا ۱ و تجسم، عبرانیان ۱ و الوهیت پروردگار ما، کولسیان ۱ و انسانیت او، نیز می‌توانستند منبع مطالعه‌ای برای الوهیت او باشند؛ البته هر دو را شامل می‌شود.

ما وحدت مسیح را بررسی خواهیم کرد، اما سپس چهارمین متن مهم، فیلیپیان ۲ است، و آن متن کلاسیکوس است، متن کلاسیک دو حالت مسیح، حالت تحقیر و حالت تعالی. مقدمه: اول از همه، اجازه دهید حداقل برخی از اصطلاحات سیستماتیک را که در سخنرانی‌های آینده استفاده خواهیم کرد، تعریف کنم. وجود پیشین به این معنی است که اگرچه بشریت عیسی در رحم مریم در بیت لحم آغاز شد، اما او، به عنوان شخص دوم تثلیث، برای همیشه وجود داشت.

او پیش از ظهور انسان، به عنوان خدای پسر، وجود داشته است. تجسم کلمه‌ای است که ما برای بیان این واقعیت که خدای قادر مطلق و ابدی در عیسی ناصری به انسان تبدیل شد، به کار می‌بریم. این یک معجزه بزرگ است و خدا از وسیله لقاح باکره، که به طور سنتی تولد از باکره نامیده می‌شود، استفاده کرد.

از نظر فنی، تولد خداوند ما طبیعی بود. لقاح او فراطبیعی بود و این همان چیزی است که ما آن را تولد از باکره می‌نامیم؛ منظور ما در واقع لقاح از باکره است، اینکه روح‌القدس باعث شد عیسی در رحم مادرش مریم باردار شود. در نتیجه تجسم، به دسته‌بندی‌های الوهیت مسیح خواهیم پرداخت، اینکه او کاملاً خداست، متمایز از پدر و روح‌القدس اما برابر با آنهاست، و در نتیجه تجسم، او اکنون کاملاً انسان است.

انسانیت او، همانطور که بررسی خواهیم کرد، جنبه‌ای مغفول مانده است. ما به درستی از الوهیت او در برابر انکارهای لیبرالی و فرقه‌ای دفاع می‌کنیم. ما به اشتباه از انسانیت او کم اهمیت‌تر می‌شویم، گویی که بر این امر تأکید می‌کنیم که به نوعی به الوهیت او تجاوز شده است.

اینطور نیست. هر دو برای شخص او ضروری هستند و همانطور که خواهیم دید، هر دو برای کار نجات‌بخش او ضروری هستند. وحدت شخص در پرتو پیشینه تاریخی، که به خواست خدا از امروز به آن خواهیم پرداخت، به بهترین شکل درک می‌شود.

او یک شخص است، یک تجسم همیشه صادق با دو ذات برای همیشه. دکترین دو دولت، برداشتی پس از اصلاحات است؛ اگرچه اصلاح‌طلبان از آن زیان استفاده نمی‌کردند، اما مفاهیم عیسی را درک می‌کردند. عیسی در آسمان اکنون چه تفاوتی با عیسی روی زمین دارد؟ پاسخ این نیست که او دیگر انسان نیست؛ این یک سوءتفاهم یا تصور غلط رایج است. پاسخ در دکترین دو دولت یافت می‌شود.

از لقاح تا دفن او، همه چیز در وضعیت تحقیرآمیز او خلاصه می‌شود. چه دنیای غم‌انگیزی برای پسر خدا که دفن می‌شود. به این فکر کنید.

این فقط یک کیفرخواست وحشتناک از گناه ماست که او به هر حال برای نجات ما نیاز به دفن شدن داشت. مقام والای او همه چیز را از رستاخیزش تا ظهور دوباره‌اش در بر می‌گیرد. او همان شخص است، اما زندگی او در آن دو مقام بسیار متفاوت سپری می‌شود.

در ادامه‌ی مقدمه‌مان، پس از تعریف آن اصطلاحات اساسی الهیاتی، می‌خواهم در مورد مفهوم راز صحبت کنم، زیرا ایمان مسیحی دو راز بزرگ دارد. یکی آموزه‌ی تثلیث و دیگری آموزه‌ی دو ذات در شخص مسیح است. من راز را به عنوان یک پارادوکس، تناقض، رازی که از جانب خدا آشکار شده و ما می‌توانیم تا حدی آن را درک کنیم، اما فراتر از عقل انسانی می‌رود، تعریف می‌کنم.

نکته کلیدی در اینجا این است که این [خدا] از جانب خدا وحی شده است. کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که در هر دو عهد، یک خدا وجود دارد. در تجسم، سرانجام پس از رستاخیز او می‌آموزیم که پسر نیز خداست، و پنطیکاست به ما نشان می‌دهد که روح القدس نیز خداست. بنابراین، یک خدا وجود دارد که از ازل در سه شخص وجود داشته است.

این سه شخص جدایی‌ناپذیرند، اما باید از هم متمایز شوند. علاوه بر این، آنها در جلال، قدرت و الوهیت برابرند. و یکی دیگر از پیامدهای کتاب مقدس این است که این سه شخص متقابلاً در یکدیگر ساکن هستند.

اینکه چگونه خدا می‌تواند همزمان سه در یک باشد، تا حدودی با توسل به مقولات فلسفی و الهیاتی پاسخ داده می‌شود. سه‌گانگی و یگانگی از یک نظر یکسان نیستند؛ اشکالی ندارد، درست است، و با این حال، در نهایت، ما نمی‌توانیم آن را به طور کامل درک کنیم. و با این حال، ما با آن روبرو هستیم، و در نهایت یا به انکار آن می‌رسیم، یا به سه‌خدایی از یک سو، خدایان متعدد، که پوچ است، یا به سردرگمی اشخاص، یا به انکار الوهیت پسر، یا شخصیت روح القدس، از سوی دیگر به همان اندازه بد است.

بنابراین، در اینجا یک راز الهی آشکار شده است. خدا سه در یک است. به قول ترتولیان، این موضوع همچنان پابرجا مانده است.

او یک ترینیتاس، یک تثلیث، سه در یک است. راز بزرگ دیگری که توسط خدا آشکار شده این است که پسر خدا، پس از تجسمش، یک شخص در دو ذات است. نوزاد در آخور، خداست.

نوزاد در رحم مریم خداست. چگونه می‌توانیم این را درک کنیم؟ فقط تا حدی. آن بخش از وظیفه کلیسا را در تاریخ آن و مبارزه با حقایق کتاب مقدس، به ویژه در برابر خطاها، خواهیم دید.

به زودی خواهیم گفت که بخش عمده‌ای از مسیح‌شناسی به عنوان الهیات تثلیثی، الهیات بحث‌برانگیزی است که در بحبوحه رقابت‌ها، حملات و تلاش‌های ارتدکس‌ها برای درک آموزه‌های خدا در پرتو بدعت‌ها شکل گرفته است. اما در نهایت، مرموز است که این شخص همزمان هم خدا و هم انسان است. اینکه او همه چیز را می‌داند، همانطور که شاگردانش سرانجام اعتراف می‌کنند.

اکنون می‌دانیم که تو همه چیز را می‌دانی و نیازی به تعلیم کسی نداری، همانطور که در بالاخانه‌ها می‌گویند. اما خود عیسی گفت که هیچ‌کس از زمان بازگشت او خبر ندارد، حتی پسر. فقط برای اینکه این موضوع را خیلی سریع روشن کند، او این را در حالت فروتنی در زمین گفت.

و بعداً در این مورد بحث خواهیم کرد. او تمام قدرت‌های الهی خود را به طور کامل دارد. او هیچ‌یک از آنها را از دست نمی‌دهد.

به این می‌گویند الهیات کنوسیسی یا الهیات کنوتیک. او آنها را به طور کامل دارد. او از آنها دست نمی‌کشد.

اما آنچه او بارها و بارها تسلیم می‌شود، استفاده مستقل از آنهاست. او از استفاده از قدرت‌هایش خارج از اراده پدر امتناع می‌کند. او این کار را نخواهد کرد.

بنابراین، آیا او توانایی دانستن همه چیز را داشت؟ بله. آیا او گاهی اوقات در خدمت زمینی خود از این توانایی خود استفاده می‌کرد؟ بله. همیشه؟ خیر.

آیا او اکنون زمان بازگشت خود را در حالت تعالی خود می‌داند؟ مطمئناً می‌داند. بنابراین، همان شخص هم دانای کل است و هم نادان. ما نمی‌توانیم کاملاً درک کنیم.

یا او قادر مطلق است، و وقتی برای دستگیری‌اش می‌آیند، می‌گوید، من هستم و کسانی را که پس از او می‌آیند، به زمین می‌زند. و با این حال، او در ضعف بر روی صلیب می‌میرد. و با این حال، او در قدرت بر روی صلیب می‌میرد، با فریادی می‌گوید که کار تمام شده است، کاری که او برای انجام آن آمده بود.

دو راز بزرگ ایمان مسیحی، آموزه تثلیث و آموزه شخصیت مسیح، یعنی یک شخص با دو ذات، هستند. راز سومی که بسیاری از ما، که یک نجات‌شناسی اصلاح‌شده را درک می‌کنیم، در آن مشترکیم، به اندازه دو راز اول اهمیت ندارد. دو راز اول برای ایمان مسیحی ضروری هستند.

این یکی اینطور نیست. اما برداشت من این است که این موضوع به آن اندازه مهم و ضروری نیست، اما به همان اندازه مرموز است که چگونه خداوند در خلقت، رستگاری و کمال خود کاملاً حاکم است، و در عین حال انسان‌ها در برابر این خدای بزرگ مسئول هستند. من برای توضیح این موضوع به سازگارگرایی متوسل می‌شوم، اما اکنون زمان بحث دیگری است.

بنابراین من شخصاً به سه راز اعتقاد دارم، همانطور که متکلمان اصلاح‌شده معتقدند، اما این راز را بین این مکمل پویا بین حاکمیت خدا و آزادی انسان قطعاً به عنوان یک راز کم‌اهمیت‌تر و نه یکی از دو راز اساسی کلیسا قرار می‌دهم. آنها تثلیث و دو ذات شخص مسیح هستند. الهیات سیستماتیک رشته من است و در نهایت موضوع این دوره است.

این [مبحث] بر اساس مطالعه دقیق کتاب مقدس، از این رو الهیات تفسیری، بنا شده است. این [مبحث] بر اساس مطالعه داستان کتاب مقدس به گونه‌ای که آشکار می‌شود، الهیات کتاب مقدس، بنا شده است. بیشترین محتوای سخنرانی‌های دو روز اول، یعنی اولین سخنرانی‌های اولیه، در مورد الهیات تاریخی خواهد بود که تلاش می‌کند تلاش‌های کلیسا را از طریق موفقیت‌ها و شکست‌ها برای درک آموزه‌های کتاب مقدس خارج از کتاب مقدس در طول قرن‌ها درک کند.

برای مسیح‌شناسی، قطعاً درک بدعت‌های اولیه مهم است، برای مثال، زیرا برخی از آنها امروزه توسط گروه‌های منحرف تکرار می‌شوند. الهیات سیستماتیک دوست ماست. همانطور که از نامش پیداست، الهیات سیستماتیک می‌کند.

این کتاب چیزها را کنار هم قرار می‌دهد تا به ما در درک آنها کمک کند، و در عین حال، نقاط ضعف ذاتی خود را نیز دارد. اولاً، آنچه را که خدا کنار هم قرار داده است، از هم جدا می‌کند. من یک دوره آموزشی رسمی ۲۰ ساعته در مورد کار مسیح گذراندم و همان چیزی را که در آن زمان گفتم، خواهم گفت.

بعد گفتم، ما داریم کار نجات‌بخش او را مطالعه می‌کنیم، اما فرض می‌کنیم که او شخص فوق‌العاده‌ای است چون از نظر کتاب مقدس این دو از هم جدا نیستند. حالا داریم شخص مسیح یا مسیح‌شناسی را مطالعه می‌کنیم، و من این را از جهت دیگر می‌گویم. همان قسمت‌ها، آن چهار قسمت مهمی که اشاره کردم، سه قسمت از چهار قسمت، به صراحت به کار نجات‌بخش او اشاره می‌کنند.

یوحنا ۱ این را نمی‌گوید، حداقل از آیات ۱ تا ۱۸. چند آیه بعد، یحیی تعمید دهنده این را می‌گوید و با اشاره به اینکه عیسی بره خدا است که گناهان جهان را برمی‌دارد، به مضمون قربانی و کاهنی مرگ مسیح در کتاب مقدس استناد می‌کند. اما مطمئناً، کولسیان ۱ از مرگ مسیح به عنوان یک آشتی صحبت می‌کند.

فیلیپیان ۲ به مرگ او در قالب حالت تحقیرش اشاره می‌کند، و عبرانیان ۱ آیه ۳ نیز به همین ترتیب، مضمون بزرگی از کتاب عبرانیان را معرفی می‌کند، که در فصل اول به آن پرداخته نشده، بلکه مضمون قربانی اوست. زمانی که می‌گوید او تطهیر را انجام داد. پس از تطهیر گناهان، او در دست راست اعلیحضرت نشست بنابراین، الهیات سیستماتیک از جدا کردن چیزها عذرخواهی نمی‌کند تا بتوانیم آنها را درک کنیم، اما همیشه باید به یاد داشته باشیم که آنچه را که به طور مصنوعی و امیدواریم به طور مفید از هم جدا کرده‌ایم، دوباره کنار هم قرار دهیم تا شخصیت و کار مسیح را درک کنیم، همانطور که در همان قسمت‌هایی که شخصیت او را به طرز شگفت‌انگیز، واضح و قدرتمندی به تصویر می‌کشند، خواهیم دید.

حتی قبل از شروع الهیات تاریخی، می‌خواهم اشاره کنم که برای اینکه این مفاهیم را از همان ابتدا در ذهن خود، جای دهیم، الهیات کلیسا بحث‌برانگیز است، به خصوص در برخی جنبه‌های آن. در اینجا واقعاً درست است و بیخشد، من اکنون جای خود را پیدا کرده‌ام. متأسفم. کمی بعد به آن برمی‌گردم، اما فعلاً، کتاب‌ها

در طول این سال‌ها کتاب‌های زیادی را مفید یافته‌ام. در اینجا به برخی از آنها که اخیراً مفیدتر یافته‌ام اشاره می‌کنم. کلاس رونیا، *بحث مسیح‌شناسی / امروزی*، واضح، نه بیش از حد آکادمیک، خیرخواهانه، سرراست، نوشته‌ی یک انجیلی اروپایی متعصب.

کتاب «شخص مسیح» نوشته دیوید ولز، کتابی بسیار مفید با بینش‌های خاص او در مورد موضوعاتی است که در مورد آنها می‌نویسد. کتاب *«شخص مسیح» نوشته دونالد مک‌لئود* سال‌ها کتاب درسی من بود و مسیح‌شناسی را در یک محیط حوزوی تدریس می‌کردم. این کتاب بخشی از کتاب «مبانی الهیات مسیحی» نوشته جerald بری است.

دونالد مک لئود، «شخص مسیح»، کتاب فوق‌العاده‌ای است. به همین ترتیب، اخیراً، رابرت لتهام یک الهیات سیستماتیک نوشته است که در آن مسیح‌شناسی بسیار خوب انجام شده است و برخلاف برخی از انجیلی‌ها، او به مسیح‌شناسی معاصر به شیوه‌ای دقیق و در عین حال سازنده و انتقادی می‌پردازد. باب لتهام، «الهیات سیستماتیک».

یکی از کتاب‌های اخیر دوستم استفن ولوم است. او در مدرسه الهیات باپتیست جنوبی در لویویول الهیات تدریس می‌کند. استیو مرد بسیار با استعدادی است و کتابی به نام «خدای پسر جسم» «به ما داده است» که بخشی از مجموعه «مبانی الهیات انجیلی» «جان فاینبرگ است»؛ و این کتاب، کتابی قوی و بسیار خوب از نظر کتاب مقدس، الهیات تاریخی و سیستماتیک است.

او حتی در پرداختن به آموزه‌های انجیلی امروزی در مورد کنوزیس عملی، که استیو به شدت با آن مخالف است، معاصر است. افراد خوبی این را آموزش می‌دهند و من در این مخالفت در اردوگاه او خواهم بود. آنها می‌گویند عیسی تمام قدرت‌های الهی خود را دارد، اما هرگز از آنها استفاده نمی‌کند، که به نظر استیو یک کنوزیس عملی است و من با او در این مورد موافقم. آخرین کتابی که ذکر کردم، فوق‌العاده و عالی است و نمی‌توان آن را توصیف کرد.

دارم کنایه می‌زنم. این کتابی است که من در ویرایش آن مشارکت داشتم. فقط سعی می‌کنم بامزه باشم.

فکر کنم کار نکردم، اما اشکالی ندارد. من و کریستوفر مورگان به طور مشترک کتابی در مورد الوهیت مسیح ویرایش کردیم، بخشی از مجموعه الهیات و جامعه ما که در آن، مانند همه آن کتاب‌ها، محققان کتاب مقدس در مورد بخش‌های مختلف کتاب مقدس و شهادت آنها به مسیح نوشتند و سپس یک متخصص الهیات تاریخی فصلی را به الهیات سیستماتیک و الهیات عملی اختصاص داد، که همه جنبه‌های مختلف مقالات، در یک جلد در مورد الوهیت مسیح هستند. نام کتاب «الوهیت مسیح در مجموعه الهیات و جامعه» است.

مسیح‌شناسی‌ها صحبت کنم. ما هنوز در حال معرفی موضوعات هستیم. می‌خواهم شما بدانید که در سخنرانی‌های تاریخی به کجا می‌رویم، زیرا در واقع، اساس طبقه‌بندی مسیح‌شناسی‌ها بسیار مهم است.

ولز به ما می‌گوید که الهیات‌ها معمولاً در یک یا دو دسته قرار می‌گیرند. آنها یا حول محور ناپیوستگی بین وجود خدا و نظم خلقت ساخته شده‌اند، یا حول محور پیوستگی آنها. اولی بیگانگی ایمان از فرهنگ روشنگری را به رسمیت می‌شناسد، و دومی آن را به حداقل می‌رساند.

مطمئناً، این طبقه‌بندی‌ای است که استثناهایی هم دارد، اما در کل تمایز خوبی است. الهیات‌هایی که بر اساس ناپیوستگی بنا شده‌اند، تفاوت‌های بین طبیعی و ماوراءالطبیعه را می‌پذیرند و به نحوی، مسیح‌شناسی خود را به عنوان تهاجم الهی به آن حوزه‌ای که طبیعی و مخلوق است، ارائه می‌دهند. آنها تقریباً همواره مسیح‌شناسی‌های والا هستند که حتی ممکن است از زبان قدیمی‌تر کلمه-جسم استفاده کنند.

من با پیشرفت سخنرانی‌ها و اینکه حتی ذره‌ای از الوهیت مسیح را مطرح نمی‌کنند، بین کلمه-جسم و کلمه-انسان تمایز قائل خواهم شد. جهان‌بینی آنها به راحتی حضور معجزات را می‌پذیرد و نیاز به وحی الهی را تأیید می‌کند. الهیاتی که بر پیوستگی تأکید دارند، استدلال می‌کنند که امر ماوراءالطبیعه در درون امر طبیعی آشکار می‌شود و بنابراین، معجزات، در گیومه، اغلب با عملکرد قانون طبیعی برابر دانسته می‌شوند.

برای کسانی که چشم بینا دارند، غروب خورشید زیبا یا تجدید حیات طبیعت در بهار معجزه است، در حالی که برای کسانی که چشم بینا ندارند، غروب خورشید و بهار صرفاً غروب خورشید و بهار هستند. از آنجا که طبیعت انسان صرفاً به عنوان یک ظرف طبیعی الهی و سرشار از الهی دیده می‌شود، اغلب تصور می‌شود که بینش انسانی وسیله وحی الهی است. بنابراین، در هرمنوتیک کتاب مقدس، مفسر اغلب به نفع ارائه وحی، که امری معاصر است، خود را از کنترل متن مستقل می‌داند.

این وحی، در ذات خود، عموماً با هنجارهای جاری در جامعه مطابقت دارد، یا حداقل می‌تواند با آنها سازگار شود. این دقیقاً همان چیزی است که می‌توان انتظار داشت، زیرا هیچ گسست متافیزیکی یا معرفتی بین خدا و طبیعت انسان، ماوراءالطبیعه و طبیعی وجود ندارد. مسیح‌شناسی‌ها در این چارچوب، که در چارچوب پیوستگی بین خدا و نظم خلقت قرار دارند، عموماً عیسی را به عنوان کمال یک آگاهی دینی موجود که برای همه یا اکثر مردم مشترک است، به تصویر می‌کشند.

این مسیح‌شناسی‌ها معمولاً در الگوی کلمه انسان قرار می‌گیرند، اما الگویی که در آن عناصر مهم کالسدونیایی از بین رفته‌اند. آن‌ها مسیح‌شناسی‌هایی هستند که از پایین ساخته می‌شوند. آن‌ها معمولاً با آنچه می‌توان از عیسی تاریخی دانست شروع می‌شوند و امر الهی در محدوده آنچه انسان است تصور می‌شود.

البته این امر اغلب منجر به این می‌شود که آنچه الهی است با بینش خارق‌العاده یا آگاهی اخلاقی عمیق معادل دانسته شده و در نتیجه تعریف شود. اتحاد ذاتی و شخصی کمی بین انسان و خدا وجود دارد یا اصلاً وجود ندارد، بلکه به نظر می‌رسد که نوعی آمیختگی از دومی در اولی رخ داده است، به طوری که فضایی یا هاله‌ای در درون عیسی انسان ایجاد شده است، به طوری که می‌توان گفت خدا در او ساکن بوده است. الهیاتی که مضامین گسست را بیان می‌کنند، تقریباً همواره از دیدگاه کالسدونی هستند.

دنیای فکری مدرن به عنوان بستری در نظر گرفته می‌شود که این مسیح‌شناسی باید در آن تأیید شود، اما نه بستری که این مسیح‌شناسی باید از آن چیزی وام بگیرد. نمایندگان اصلی این رویکرد از کاتولیک سنتی رومی، آنگلو-کاتولیک، ارتدکس یونانی، پروتستان‌تیسیم محافظه‌کار و برخی از بخش‌های نئوآرتدکس خواهند بود. خواهیم دید که کارل بارت بسیار با کالسدون همسو است.

الهیات‌های مبتنی بر پیوستگی، اصلاحاتی را در چارچوب کالسدونی می‌پذیرند و دنیای مدرن را نه تنها به عنوان زمینه، بلکه به عنوان منبعی برای مسیح‌شناسی خود می‌بینند. این بدان معناست که میزان اصلاحات در ارتدکس کالسدونی به نسبت مستقیم با میزان تعیین‌کننده بودن مدرنیته از نظر الهیاتی متفاوت خواهد بود. طرفداران این رویکرد را می‌توان در لیبرالیسم پروتستان قدیمی‌تر و همچنین در ظهور مجدد آن در افرادی مانند لنگدون گیلکی، ادوارد فارلی و گوردون کافمن، در مدرنیسم کاتولیک و در برخی از الهیات کاتولیک پس از واتیکان دوم، در تفکر فرآیندی و در برخی از الهیات‌های رهایی‌بخش یافت.

این دوگانگی که در قرن بیستم به وضوح بین الهیات‌های پیوستگی بین خدا و نظم مخلوق و ناپیوستگی تثبیت و تعریف شده است، تا حد زیادی در قرن نوزدهم تدوین شد، اگرچه نتیجه مستقیم روشنگری در قرن هجدهم است. روش دیگر صحبت در مورد این طبقه‌بندی بسیار مهم مسیح‌شناسی‌ها به پیوستگی یا ناپیوستگی بین خدا و نظم مخلوق، صحبت کردن در مورد آن است، و این در اصطلاحات رایج‌تر است، و من هر دو روش را دوست دارم، صحبت کردن در مورد مسیح‌شناسی‌ها از بالا و از پایین است. مسیح‌شناسی‌های از بالا با شخص دوم تثلیث در آسمان برای ابدیت با پدر و روح القدس شروع می‌شوند، درست است؟ شما با من موافقید؟ و سپس آنها آموزش می‌دهند که پسر پایین آمد، شما از بالا شروع می‌کنید، او در عیسی ناصری تجسم یافت، درست است؟ این رویکرد کلیسای اولیه بود.

این رویکرد اصلاح‌طلبان بود. این رویکرد پیوریتن‌ها بود. این رویکرد انجیل یوحنا و پولس و عبرانیان است.

الهیات از پایین با عیسی مسیح آغاز می‌شود. بسیار خوب، حالا من بین شروع از بالا و شروع از پایین به طور مطلق و نسبی تمایز قائل می‌شوم، زیرا ولفهارت پانبرگ، متکلم مشهور آلمانی، عمداً از پایین شروع کرد، شاید در تضاد با کارل بارت، که تا حدودی تاریخ را در برداشت پانبرگ بی‌ارزش می‌دانست. فکر می‌کنم حق با او بود.

بارت در حال واکنش به لیبرالیسم قدیمی بود، که عمدتاً الهیات پیوستگی بین خدا و نظم مخلوق بود، و بر گسستگی تأکید می‌کرد. گرنز و اولسون کتاب خوبی با عنوان «الهیات قرن بیستم» دارند، استنلی گرنز و راجر اولسون، و تر آنها، که اغراق‌آمیز است، این است که الهیات یکی پس از دیگری یک واکنش است، و آنها یا بر تعالی یا قریب‌الوقوع بودن تأکید می‌کنند و معمولاً بیش از حد بر یکی از این دو تأکید می‌کنند. حقیقت زیادی در آن وجود دارد، اگرچه شاید هر چهره‌ای به طور کامل در آن جای نگیرد، اما خیلی چیزها در آن جای می‌گیرد.

لیبرالیسم قدیمی‌تر، قریب‌الوقوع بودن، آنقدر که متکلمان برجسته آلمانی و افراد مشهور مجذوب آموزه‌های آدولف هیتلر در مورد رایش سوم و ناسیونالیسم آلمانی به عنوان پادشاهی خدا شدند. شگفت‌انگیز است بارت گفت، نه نفر، و او و دیگران اعلامیه بارمن را امضا کردند که هیتلر را محکوم می‌کرد، از دادن سلام هیتلری در کلاس درس امتناع ورزیدند و از این قبیل چیزها.

برای ما غیرقابل تصور است که آن آلمانی‌های بزرگ فریفته‌ی آن شده باشند، اما بودند. بودند. آنها لیبرال بودند، و مطمئناً فریفته‌ی آن فرهنگ بودند، اما بارت سعی کرد آن الهیات لیبرالی را که به او آموخته بودند موعظه کند، و همانطور که خودش گفت، جواب نداد، بنابراین او دنیای عجیب کتاب مقدس را کشف کرد و آن را موعظه کرد، و نتایج آن باشکوه بود.

آیا ادعا می‌کنم که پیرو مکتب بارت هستم؟ خیر. آیا او از هر نظر درست می‌گوید؟ خیر. آیا شاگردانش به اندازه خودش ارتدکس هستند؟ خیر.

آیا او از هر نظر ارتدکس است؟ خیر. آیا او نفسی تازه است؟ آیا او در زمان خود یک نئوارتدکس جدید را به ارمغان آورد؟ بله، همانطور که هنگام مطالعه مسیح‌شناسی او با نقل قول‌هایی از نوشته‌های خودش خواهیم دید. فقط برای روشن شدن موضوع، مشکلات را مطرح می‌کنم.

استفاده او از کتاب مقدس بهتر از دیدگاهش نسبت به کتاب مقدس است، و علیرغم اعتراضاتش، به نظر همه می‌رسد که الهیات او در نهایت به یک جهان‌شمولی مطلق با پیروزی نهایی فیض خدا منجر می‌شود. الهیات از بالا، مسیح‌شناسی از بالا. مسیح‌شناسی از بالا، پایین.

مسیح‌شناسی از بالا، مسیح‌شناسی از پایین. اگر کاملاً از پایین شروع کنید، هرگز به حقیقت نخواهید رسید زیرا این صرفاً یک انسان است، عیسی. با این حال، پانبرگ به ما آموخته است که می‌توان به طور نسبی از پایین شروع کرد.

یعنی، این می‌تواند نقطه شروع شما از نظر جدل یا دفاعیات، و ارائه شما برای تأثیرگذاری بر مردم معاصر باشد. پانبرگ فکر می‌کرد که این تنها راه برای ارتباط برقرار کردن با مردم امروز، به ویژه در بافت اروپایی او، است و بنابراین او با عیسی مسیح شروع می‌کند، اما او به طور واضح رستاخیز عیسی از مردگان را تأیید می‌کند که ثابت می‌کند نقطه شروع نهایی برای او از بالا بوده است، اما این غیرمعمول است. ضمناً، شروع از بالا نیز بدون مشکل نیست.

می‌بینید، اینجاست که مشکلات پیش می‌آیند. این یک راز است. بهترین کاری که یک کلیسا می‌تواند انجام دهد این است که با تأیید این راز، سخنانی تأییدآمیز بگوید.

این خیلی مهم است. اگر خطاها را محکوم کنید، در نهایت به پارامترها می‌رسید، درست است؟ برخی از مسیح‌شناسی‌های از بالا هرگز به پایین نرسیدند. همانطور که خواهیم دید، کلیسای اولیه گاهی اوقات، در برخی موارد، در تأیید انسان بودن عیسی مشکل داشت.

چه دنیای متفاوتی. ما هیچ مشکلی در تأیید بشریت همه، از جمله عیسی، تأیید کامل بشریت عیسی یا تأیید اینکه بشریت عیسی نقشی در نجات ما دارد، نداریم. بنابراین، در اینجا اشتباهات، خطاهای احتمالی، همه جا وجود دارد، اما مطمئناً روش سنتی شروع از بالا درست است، و خود کتاب مقدس گسستگی بین خدا و نظم خلقت را آموزش می‌دهد.

اگرچه پسر خدا در تجسم خود وارد نظام آفرینش می‌شود، می‌توان گفت که انجیل مرقس از پایین شروع می‌شود، با عیسی که اینجا و آنجا می‌شتابد، بلافاصله این کار را انجام می‌دهد و بلافاصله آن کار را انجام می‌دهد و بلافاصله شیاطین را بیرون می‌کند، آموزش می‌دهد، کمک می‌کند و شفا می‌دهد و غیره. اگرچه کاملاً رک و راست است، اما همان آیه اول از او به عنوان پسر خدا صحبت می‌کند، که به نظر من اشاره‌ای به رویکرد از بالا است.

الهیات بحث و جدل. بخش عمده‌ای از الهیات مسیحی، الهیات بحث و جدل است. این خداوند است که از خطاها برای ترویج حقیقت، برجسته کردن اهمیت حقیقت، و ادوار کردن کلیسا به نه گفتن و سپس تلاش برای بله گفتن تا حد امکان استفاده کرده است.

مطمئناً در مورد مسیح‌شناسی نیز همینطور بود، و اگرچه بعداً به تفصیل به این موارد خواهیم پرداخت. مرور کلی. حملات به الوهیت پروردگاران

ایبونیسم یک فرقه یهودی بود، احتمالاً ادامه یهودیت گرایان در عهد جدید، که الوهیت مسیح را کاملاً انکار می‌کردند. او خدا نیست. اما انکار بسیار ظریف‌تر و مسیحی، که در درون کلیسا وجود دارد، آریانیسم بود که در آن تأیید می‌کردند که عیسی اولین است، که پسر اولین مخلوق خدا است، که سپس خدا او را خلق کرد.

بنابراین، او برخی از فعالیت‌های الهی پسر را تأیید می‌کند، و با این حال چیزهایی گفته است مانند زمانی که پسر وجود نداشت، و پسر از همان جوهره پدر نیست، که این روش آنها برای بیان نهایی برابر بودن با پدر است. کلیسا به درستی نه تنها ایبونیسم، بلکه آریانیسم را نیز محکوم کرد. اما مبارزه‌ای وجود داشت، و همانطور که خواهیم دید، بر اساس ترجیح سیاسی امپراتور امپراتوری روم، آریانیسم به مدت یک قرن پس از نیکیه تحمل شد، که ظاهراً در آن زمان به فراموشی سپرده شد.

و آتاناسیوس بیچاره، که در پایبندی به الوهیت مسیح فقط یک سگ ولگرد بود، هرگز رهايش نمی‌کرد. پنج بار، او از اسکندریه تبعید شد. پنج بار، بسته به ترجیح امپراتور

چرا او بی‌حرکت بود؟ الهیات او شرقی بود، باشه، و بنابراین آموزه نجات او تا حد زیادی، نه کاملاً، اما عمدتاً در قالب الوهیت است. اما به زبان خودمان، برای اینکه بتواند ما را نجات دهد، عیسی مسیح باید خدا باشد. اگر او خدا نباشد، نمی‌تواند ما را نجات دهد.

آن استدلال نجات‌شناختی برای الوهیت مسیح، در واقع باعث شد آتاناسیوس بسیار محکم بایستد. او در نهایت پیروز شد، اما در واقع، این الهیات بحث‌برانگیز بود - حملاتی به انسانیت مسیح

در ابتدا، ممکن است این موارد را به اندازه موارد مربوط به الوهیت او جدی نگیریم، اما آنها به همان اندازه جدی هستند. اگر الوهیت او بسیار مهم است زیرا فقط خدا می‌تواند ما را نجات دهد، انسانیت او نیز بسیار مهم است زیرا فقط خدا-انسان می‌تواند ما را نجات دهد. کفاره توسط خدا در آسمان انجام نشد.

کفاره توسط خدا بر روی زمین انجام شد. او کاملاً خدا و کاملاً انسان در یک شخص بود. یکی از نسل بشر ما به جای ما مرد.

او هرگز یک انسان صرف نبود، بلکه خدا-انسان رنج کشید و مرد تا ما نجات یابیم. او نخست‌زاده از برادران بسیار است. او پیشگام ماست.

او اولین میوه است. دوسیتیسیم یک فلسفه بود. یک گروه نبود.

دوسه‌تیس‌ها یا چیزی شبیه به آن نبود، و شخصی به نام دوسه‌ئو یا چیزی شبیه به آن وجود نداشت. دوسه‌تیسیم یک کلمه یونانی است. به معنای فکر کردن، به نظر رسیدن یا پدیدار شدن است، و دوسه‌تیسیم در میان فرقه‌های عجیب و غریب مختلف گنوستیسیسم مشترک بود.

مسیح یک شبیح بود. باور کردنش سخت است، نه؟ او واقعاً انسان نبود. به قول یکی از شعارهایشان، او خدایی بود که بر فراز زمین قدم می‌زد.

او بر فراز زمین راه می‌رفت. نه، او یک انسان-خدا بود و واقعاً بر روی زمین راه می‌رفت و به صلیب کشیده شد، و برای گناهکارانی مثل ما مرد و روز سوم دوباره زنده شد. به هر حال، این یک حمله‌ی مستقیم دیگر بود. درست مانند حمله‌ی ابیونی‌ها به الوهیت مسیح.

در مقابل همه چیز جبهه داشت. همانطور که خواهیم دید، گنوستیسیسم بسیار (Docetism) دوسیتیسیم قدرتمند بود و کلیسا مجبور بود برای موجودیت خود بجنگد زیرا گنوستیسیسم به شدت با جریان‌های فلسفی قرن دوم گره خورده بود. من یک استاد خرید داشتم که می‌گفت اگر بتوانید در یک کپسول زمانی قرن دوم به عقب برگردید، احتمالاً تعداد گنوستیسیست‌ها از مسیحیان بیشتر بوده است.

ترسناک. آپولیناریانیسم حمله دیگری به انسانیت مسیح است، بسیار ظریف‌تر. این فرقه معتقد بود که خدا انسان شد، اما به نظر من، یوحنا ۱:۱۴ را بیش از حد تحت‌اللفظی تفسیر می‌کرد.

کلمه جسم شد. پسر جسم انسانی به خود گرفت اما روح انسانی نه. او، اما یک لحظه صبر کنید.

در روانشناسی یونانی، انسان‌ها بدن داشتند و یک اصل جان‌بخش داشتند که به آنها زندگی، تفکر و جهت می‌داد. در آپولیناریانیسم، کلمه، لوگوس، جای روح را در عیسی مسیح گرفت. آیا او یک انسان کامل است؟ کلیسا در نهایت گفت، نه، نه، این یک انسانیت کامل نیست.

و این اشتباه است. بعدها، یکی از پدران کاپادوکیایی گفت که آنچه فرض نشود، نمی‌تواند نجات یابد یا درمان شود. این فوق‌العاده است.

او ما را با جسم و روح نجات داد. او به جسم و روح تبدیل شد. آپولیناریانیسم تجسم جزئی را آموزش می‌دهد.

تک‌شخصیتی خداوند ما نیز بود. این واقعیت که او یک شخص با دو ذات است. بار دیگر، در اینجا در تجسم، رازی وجود دارد و خطاها از یک طرف به طرف دیگر می‌ریزند.

اوتیکیان‌یسم، برگرفته از اوتیکیس، یا مونوفیزیتیسم نام دیگری است، یک طبیعت. مونوفیزیتیسم به همین معناست. اگر بخواهید، یک طبیعت‌گرایی.

این یک آموزه گیج‌کننده است، اما در نهایت تمایز بین دو ذات در شخص مسیح را انکار می‌کرد. در نهایت، او فقط یک ذات داشت. بسیار گیج‌کننده.

از سوی دیگر، نسطوریان‌یسم، مسیح را به دو بخش تقسیم می‌کردند. حداقل، از نظر سیریل، رقیب نسطوریوس، اینطور به نظر می‌رسید. و کلیسا با او موافق بود.

و نسطوریوس و نسطوریسم محکوم شدند. نه، یک مسیح ترکیبی وجود ندارد، اوتیخیس. آن نه خدا است و نه انسان، بلکه چیز دیگری است.

اما شاید فقط الهی باشد که انسانیتش در الوهیتش جذب شده باشد. این درست نیست. و او دو شخص هم نیست.

نه، او یک نفر با دو ذات است. ما این راز را کاملاً درک نمی‌کنیم، اما آن را اعلام می‌کنیم و با محکوم کردن خطاها از آن محافظت می‌کنیم. در نهایت، حملات به تجسم.

خطایی به نام فرزندخواندگی، که هیچ ارتباطی با آموزه‌های کتاب مقدس در مورد فرزندخواندگی ندارد، می‌گوید مردی به نام عیسی وجود داشته و خدا او را به فرزند پذیرفته و روح القدس را بدون هیچ محدودیتی به او عطا کرده است. و این به اصطلاح تجسم است. این تجسم نیست.

هیچ انسانی، عیسی، جدا از تجسم وجود ندارد. هیچ انسانی از مسیح قبل از لقاح او در رحم مریم وجود نداشت. خدا نیامد و در یک انسان ساکن نشد.

خدا یک انسان را، اگر بخواهید، به طور ماوراءالطبیعه در رحم باکره آفرید. می‌خواهم مراقب باشم که چگونه این را می‌گوییم. مریم واقعاً مادر او بود.

او، کروموزوم‌هایش DNA. او به انسانیت عیسی کمک کرد، همان چیزی که مادران به فرزندانشان می‌دهند. در خون و بدن عیسی بود.

کنونیکیسم خطای دیگری است که به تجسم عیسی حمله می‌کند. کنوسیسیس یک کلمه یونانی است، یا کاناو فعل استفاده شده در فیلیپیان فصل ۲ است. او خود را خالی کرد، و ما بعداً این را با جزئیات بیشتری بررسی خواهیم کرد، اما مفهوم این است که پسر خدا تمام صفات الهی را داشت، اما وقتی انسان شد، خود را از برخی از آنها محروم کرد. او خود را از جنبه‌های الوهیت خود خالی کرد. این اشتباه است، و ارتدکس اعتراف کرده است که او کاملاً خدا و کاملاً انسان در یک شخص است، نه همیشه از این صفات استفاده می‌کند، آنها را فقط در اراده پدر استفاده می‌کند، اما با این وجود آنها را داراست.

در واقع، همه این چیزها پیچیده‌تر هستند. من فقط می‌خواهم به شما بگویم که الان در ماده خاکستری چه می‌گذرد و بعداً در بافت تاریخی‌شان بیشتر توضیح داده خواهد شد و شما آنها را بهتر درک خواهید کرد. یک

بار دیگر، مسیحیان انجیلی امروز یک کنوسیس عملی را آموزش می‌دهند، می‌گویند عیسی، آنها به درستی می‌گویند، عیسی به وسیله روح القدس معجزات انجام داد.

این درست است. سپس آنها به اشتباه می‌گویند که او فقط به وسیله روح القدس معجزات انجام می‌داد. این درست نیست.

آیا این بدعت است؟ آیا این یک آموزه‌ی محکوم‌کننده است؟ نه، اما آموزه‌ای نادرست است. من با دوستم استفن ویلم در این مورد موافقم. ما باید اولین سخنرانی خود را اینجا تمام کنیم و من فقط در ساعت بعدی مان معرفی خواهیم کرد، ما به مسیح‌شناسی آباء خواهیم پرداخت.

ما اول از همه، قبل از نیکیه، بدعت‌ها را بررسی خواهیم کرد. در اینجا دوباره با بدعت‌ها روبرو هستیم. بدعت‌های یهودی، سلطنتی و عرفانی.

درک آنها مهم است زیرا کلیسا با آنها دست و پنجه نرم کرد، و خداوند الهیات بحث‌برانگیز را به سمت حقیقت سوق داد. سپس ارتدکس، ایگناتیوس را در مسیر شهادتش دنبال کرد. او درباره عیسی چیزهای خوبی گفت.

جاستین شهید، یکی از مدافعان ایرنائوس، منشأ ترتولیان. سپس شورای بزرگ نیکیه و آریانیسم، تمام آن بحث و نبرد و نتایج، ۳۲۵ نیکیه.

تحولات بین نیکیه و کالسدون، و همچنین مسیرهای نادرست، شامل آپولیناریانیسم، نسطوریانیسم و مونوفیزیتیسم می‌شود. شما می‌گویید، این همه بدعت. واقعیت همین است.

درست است. سپس، شورای بزرگ کالسدون در سال ۴۵۱، شامل اعتقادنامه‌ها و پنج حقیقت اساسی که از آن ناشی می‌شود. از توجه خوب شما متشکرم.

این دکتر رابرت پترسون در حال تدریس در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه ۱، مقدمه و مرور کلی است.